

# شوروی، گورباچف

## و "انقلاب دوم"

تحولات چندسال اخیر شوروی، چین و کشورهای شرقی اروپا به مراحل رسیده اند که میتوان آنها را بصورت یک پدیده، و نه صرفاً نوساناتی در برنامه های اقتصادی و سیاسی آنها، ارزیابی کرد. بررسی این تحولات برای سازمان ماکه بهر حال هیچیک از جوامع فوق را در گذشته سوسیالیستی نمیدانست طبعاً از زاویه ای متفاوت با سازمانهای دیگری که یا آنها را مهد سوسیالیسم و یا سوسیالیسم امپریالیسم میخواندند انجام میگیرد و از این جهت خواننده نباید در این نوشته بدنبال احکام قطعی بصورت دفاع از مناسبات گذشته در مقابل حال و یا بالعکس مرسوم در بسیاری از سازمانهای چپ ایران باشد.

تحولات اخیر در جوامع فوق آنقدر متنوع اند و شرایط آن جوامع چنان باهم متفاوت است که طبعاً یک نوشته واحد نمیتواند همه آنها را بپردازد. آنچه در اینجا مورد نظر است شروع بحثی متدولوژیک است در مورد محتوای اصلی و یا عناصر اساسی و مشترک این تحولات. بنا بر این اشاراتی که در مورد پاره ای از تحولات جزئی تردر این نوشته خواهد آمد فقط من باب مصداق های احکام کلی تر ندونسته بررسی جزئیات.

اعتقاد براینکه تحولات این جوامع مختلف باهمه ی ظواهر متفاوت جلوه های یک پدیده هستند به ما این امکان را میدهد که در یک بحث واحد نمونه هایی از کشورهای مختلف بیاوریم و در عین حال دچار خلط مبحث نگردیم. ما همانطور که ذکر شد بدنبال محتسوا و ریسمان مشترک رشته تحولاتیم و آنرا جستجو میکنیم.

برای ما همواره سوسیالیسم بمعنای "آزادی و عدالت اجتماعی" بوده است. برای ما جدا کردن این دو محتوا، تقدم و تاخر بخشیدن به این یا آن یکی، بمعنای مثله کردن یک کلیت غیر قابل تجزیه، بمعنای مسخ مفهوم سوسیالیسم بوده است. عدالت اجتماعی بسدون آزادی، جامعه گوسفندان را میماند و آزادی بدون عدالت اجتماعی جماهیری جنگل را. هر دو غیر انسانیند و هر دو مطرود. بنظر ما درک وحدانیت این دو مفهوم نیاز به جهشی دارد که خود بخود حاصل نمیشود

بویژه اگر نه‌عالم آموزگاران خودگمارده سوسیالیسم نیز با فرض  
ر مه دانستن مردم همواره بر سادۀ گرائی و تفکیک اجزاء استوار  
باشد. فرض بر این بوده است که توده‌های مردم قدرت درک کلیات را  
ندارند بنابراین همانطور که به متد منسوخ گذشته خواندن را با  
تفکیک الفباء می‌آموختند و ریاضیات را با تجزیه به کوچکترین واحد  
ها، سوسیالیسم را نیز با مصالح کار، نان، مسکن... می‌آموزند.  
و تردیدی نیست که اگر قرار بود ریاضیات فقط برای جمع و کسری  
مداخل و مخارج دکان خواربارفروشی بکار رود همان متد گذشته کافی  
بود. اما آموزگاران هم مردم را دست کم می‌گرفتند و هم تاریخ را.  
اگر نه علم و آگاهی، لااقل کشورهای "سوسیالیست" قرن بیستم  
باید اکنون به آنان آموخته باشد که ساده‌گرا کیست. آنان یب  
تاریخ.

برای بررسی تحولات اخیر جوامع فوق‌ارائه‌ی یک جمع‌بندی از  
گذشته ضروری است. مادر نوشته‌های گذشته در مورد شوروی اظهار  
داشته بودیم که این جامعه را جامعه‌ای طبقاتی میدانیم. جامعه‌ی  
شوروی یا مفهومی که ما از جامعه‌ی سوسیالیستی داریم تفاوتی  
ماهوی دارد. و اینکه این جامعه طبقاتی چیست، آیا سرمایه‌داری  
است یا فورماسیونی نوین برای مابدون داشتن معیارهای کافی و  
روشن شدن مسائل تئوریک نوعی ساده‌جوئی تلقی می‌شد. برای ماکه  
سرمایه رانه ثروت بلکه یک رابطه میدانستیم صرف تشخیص این  
مسئله که برخورداری از مزایای اجتماعی در این جامعه یکسان نیست  
و گروهی - طبقه‌ای - بطور جاودانی در یک رابطه معین از دیگران  
ممتازترند، مسائلات این جامعه را غیر سوسیالیستی - طبقاتی -  
میکرد. اگر این رابطه را مقام و نه ثروت معین می‌کرد (که  
در بسیاری از موارد ترکیبی از هر دو بود). اگر جاودانگی آنرا سلسله  
مراتب و عناوین حزبی - و نه عنوان مالکیت - مشخص می‌کرد، برای  
ما اساس طبقاتی بودن اجتماع را که خود بر مبنای وجود جایگاه‌های  
متفاوت در پروسه تولید است بجزیر سؤال نمی‌برد. این جامعه یک  
جامعه‌ی طبقاتی بود یا همه‌ی تفاوت‌هایش با جوامع سرمایه‌داری  
همزمان.

مسئله دیگر و به همین اندازه مهم مسئله‌ی فقدان آزادی‌های  
اجتماعی و مسخ مفهوم آزادی بطور کلی بود. این جامعه از این لحاظ  
یکی از منفی‌ترین و زشت‌ترین نمونه‌های تاریخ معاصر را عرضه  
میکرد. نه تنها آنچه در زمان استالین رخ داده بود - که از نظر  
ما با صرف نظر کردن از ادعاها و توجیحات "تئوریک"، فرقی با آنچه  
در آلمان هیتلری اتفاق افتاده بود نداشت. بلکه مناسبات  
بعدازوی هم هیچ تفاوت ماهوی با مناسبات زمان استالین نداشت.  
اگر کشتارها بظاهر کمتر بود برای این بود که دیگر رومی برای مردم  
باقی نمانده بود. برای این بود که سیستم پلیسی چنان بیم‌ن  
جنایات استالین جا افتاده بود که هر حرکتی و جنبشی را در نطفه خفه  
میکرد. یک جامعه‌ی پلیسی با تظاهراتی که کارانه به برخورداری از

عدالت اجتماعی . این نه تنها سوسیالیسم نبود بلکه بصورت یک مدعی کذاب باعث بدآموزی وترس هر انسان سالم از "سوسیالیسم" میشد . اینها در گذشته بعنوان ضروریات پیشرفت اقتصادی توجیه میشدند و احتمالاً هنوز هم بسیارند کسانی که کثافت و حنایست را بنابر "چشم انداز مطلوب" توجیه میکنند . بودند کسانی که هیتلر را بخاطر پیشبرد سریع ساختمان صنعتی آلمان توجیه میکردند . و بودند کسانی که کارهای استالین را بخاطر ساختمان صنعتی شوروی ارج می نهادند . جنایت چون متصور ابهره مناسب میداد قابل قبول - ضرورت تاریخی ! - بود . اگر عمر هیتلر کفاف نداد که "پیشرفت" بعدی آلمان صنعتی غیر هیتلری را ببیند و بنا بر این متوهم مرد ، اما عمر طرفداران استالین آنقدر کفاف داده است که اگر چشم و هوش داشته باشند "پیشرفت صنعتی" شوروی سوسیالیستی را در مقایسه با کشورهای سرمایه داری مشاهده کنند . بنا بر این حربه ضرورت پیشرفت که زمانی توجیه کننده تئوریک جنایت بود چنان به ضد خود بدل شد ، کسسه طرفداران مهد سوسیالیسم در سالهای اخیر نه تنها یکسره آنرا کنار گذاشته اند (که این ظاهر قضیه است) بلکه تمجیح کنان برای حفظ آبرو میکفتند که مسئله ی اساسی پیشرفت نیست . چه هست خدا میداند . تاروژی که بنظر کوتاه بین آنها شوروی "داشت" از کشورهای سرمایه داری پیشی میگرفت ، پیشرفت صنعتی نشانه توانمندی سوسیالیسم بود . و روزی که معلوم شد جامعه معیود آنها روز بروز در این مسابقه صنعتی عقب ترمی افتد پیشرفت صنعتی مسئله های بورژوائی شد . و شما این نوع تفکر را بصورت مستقیم یا وارونه - که بهر حال یک نحله تفکر است - امروز هم در معتقدین بسوسیه سوسیالیستی بودن شوروی می بینید و هم در طرفداران سوسیالیسم امپریالیستی بودن شوروی . (۱)

اگر این تقلاها و فریبکاری ها برای کسانی که از دوردستی بر آتش دارند و مسئله شان نه درگیری با واقعیات جامعه بلکه تحمیق هواداران است چند صباحی موثر افتد ولی برای دست اندرکاران اداره اجتماع برد ندارد . و اینجاست که یک اقدام جدید در ابتدا برای تسکین مردم و سپس در حرکت خود بعنوان شروعی برای یک تحول جدید ضروری میشود . آنچه امروز بعنوان گورباچفسم به صحنه آمده است کوششی است برای جوابگوئی به این نیاز .

## گورباچف

در جامعه هیرارشیک و بوروکراتیکی مانند شوروی ، در جامعه ای که گردانندگان امورش غالباً فسیل های هفتاد و هشتاد و نود ساله عهد گذشته هستند ، به قدرت رسیدن فردی که معتقد به یک تحول اساسی است نه زائیده یک کودتاست و نه یک تصادف . گورباچف نماینده طرز تفکری است که ده ها سال در بخشی از گردانندگان امور وجود داشته ، تلاشهای متعددی برای تعوق داشته که همگی با

شکست مواجه شده است و بالاخره ضروریات اجتناب ناپذیر یک طرز تفکر خاص آنرا به جلو سوق داده است. این پیروزی بنا بر این نه بخاطر جذابیت چیزی است که تجربه نشده است بلکه بمنزله شکست قطعی طرز تفکر و عملی است که هفتاد سال همچنان امکان هرگونه جولانی را داشته است. برای ما که طرز تفکر و عمل گذشته را همواره مطرود میدانستیم و اعتقاد داشتیم که شکست آن قطعی است، اعلام شکست آن، مسئلهی تئوریک جدیدی بوجود نمیآورد، تنها برای این مسئله تاکید میکند که واقعیات اجتماعی از فراسوی تمام هیاهو و وسوسه ها و فریبکاریها خود را اعمال میکنند. این یک اعتقاد است که برای هزارمین بار مهربانانه میخورد.

و این نیز امروزه باید برای همه مسلم شده باشد که یک مسئله را میتوان از زوایای مختلف نفی کرد. زوایائی که خودشاهتستی بیکدیگر ندارند. برای مادر جامعه ایران این امر بقدری بایستد روشن باشد که به اثبات نیازی نداشته باشد. سرنوشت انقلاب اخیر ایران نشان داد که رفتن شاه مهمتر از مسئلهی جانشینی او نبود و کسانی که مدتها قبل از انقلاب خمینی و اعوان و انصارش را فاشیست و بهمان اندازه رژیم شاه سفاک میدانستند درست میگفتند. پس ضرورت فکری یک امر وارزیابی مسئلهی بدیل آن نه یک مسئلهی روشنفکرانه بلکه امری است که عدم توجه به آن بخصوص برای مائی که تجربه اش را در جامعهی خودمان داریم ناخوشودنی است. تاکید بر این مسئله بخصوص برای آن بخش از خوانندگانی ضروری است که حاذبه درهم شکسته شدن یک سیستم پلیسی در شوروی مسخوَرشان کرده است در صورتی که درست در این لحظات است که باید تعمق کرد و هم اجراء مختلف یک حرکت و هم کلیت آن را در نظر گرفت.

احازه دهید مسئلهی چرائی این حرکت، پره استروویکا را از زبان مبلغ اصلی آن مطرح کنیم. چه عواملی موجب تشخیص ضرورت یک تحول اساسی از طرف رهبران جامعهی شوروی شدند. گورباچف در کتاب پره استروویکا مینویسد:

"اتحاد شوروی اوضاعی را که تا اواسط دههی هشتاد تکامل یافته بود با نظر انتقادی تحلیل کرد و سیاست پره استروویکا، یادگرگونی را تدوین کرد. سیاستی که بسا اجرائی آن پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی کشور سرعت مییافت... طبیعتاً ناراضائی درباره اینکه در سالهای اخیر اوضاع چگونه تکاملی داشت یکی از دلایل مهم پذیرش پره استروویکا است" (ص ۱۵ چاپ فارسی)

"پره استروویکا نیازی است اجتناب ناپذیر که از فراگرد تکامل جامعه سوسیالیست مانشات میگیرد. این جامعه بسا برای دگرگونی آماده است. مدتهاست که آرزوی آنرا دارد. تعویق پره استروویکا موجب میشود که در آینده ای نزدیک وضع داخلی

دچار وضع نامطلوبی شود و برای آنکه بی‌حشور و ائدگفته باشم، بحرانی جدی در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را باعث گردد." (ص ۱۸ چاپ فارسی)

"در زمانی مشخص - در دومین نیمه دهه هفتاد کاملاً نمایان شد - واقعای روی داد که در نخستین نگاه توضیح ناپذیر مینمود: نیروی محرکه و پویایی در کشور داریم کاهش می‌یافت، عدم توفیق‌های اقتصادی مدام افزوده میشد. مشکلات انباشته میشد و بر مشکل می‌افزود. مسائل حل نشده پیشی گرفتند. نشانه‌هایی از آنچه آن را سکون می‌نامیم و پدیده‌هایی که مغایر با ویژگیهای سوسیالیسم بودند در زندگانی اجتماعی خودنمایی کردند. نوعی "مکانیسم ترمزکننده" تکامل اقتصادی و اجتماعی را فلج کرده بود و این همه، در زمانی که انقلاب علمی - فنی ((جهانی)) برای پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی نویدی تازه همراه داشت، رویدادی نادر بود."... (ص ۱۹ و ۲۰)

"این وضع را که تحلیل کردیم، نخست رشد منفی اقتصادی را کشف کردیم. در یازده سال آخر نرخ رشد درآمد ملی به کمتر از نصف تقلیل یافته بود و از آغاز دهه‌ی هشتاد در سطحی تقریباً ساکن پایدار مانده بود. کشوری که زمانی سریع به ملل متمدنی جهان خود را رسانده بود، اینک در مقابله با دیگران موقع خود را از دست میداد. از این گذشته، فاصله در زمینه کارآئی تولید، در زمینه کیفیت تولید، تکامل علمی و دانش فنی، تولید تکنولوژی پیشرفته، به زیان مادر حال افزایش بود." (ص ۲۰ همان چاپ)

"ما از سایر کشورهای پیشرفته، در تولید یک واحد مقصدار بیشتری مواد خام، انرژی و سایر وسایل تولید مصرف می‌کردیم".... (ص ۲۱)

"در این برنامه تجدید نظر کامل در تولید محصولات تکنیکی و نزدیک شدن به سطح تولیدات جهانی تا اوائل دهه نود پیش‌بینی شده است. و طبیعتاً تغییرات بنیانی مکانیسم اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد." (ص ۲۲)

اگر نخواهیم عقب افتادگی تکنیکی ما را برای سال‌های سال همچنان حفظ کنیم بهتر است که هم‌اکنون این مشقت را بپذیریم." (ص ۱۲۴)

"بعضی از سیاستمداران غربی حتی از پادآمدن اقتصادمان

را پیش‌کوئی کردند... طبیعی است که از این جریسان نتیجه‌گیری کردیم و پژوهشهای لازم را شروع کردیم، تا برای رسیدن به اهدافی که برای خودمان تعیین کرده بودیم آنچه را لازم است تکمیل و تولید کنیم. آن سان کسسه در نهایت موسسات غربی بازنده اصلی گردند. (ص ۱۲۴ و ۱۲۵) بارضایت خاطر شنیدم که دانشمندان و متخصصین اظهار داشتند که در بسیاری از زمینه‌ها از ایالات متحده خیلی عقب نیستیم بلکه در آینده نزدیک جلو خواهیم بود. (۱۲۶)

بنابراین ملاحظه میشود که عامل و علت اساسی این حرکت، عقب افتادن مدام و روزافزون از غرب - جوامع سرمایه‌داری - بوده است. تشخیص این نکته اساسی بسیار مهم است چرا که این امر تعیین کننده تمهیداتی است که برای کاهش این عقب افتادگی در نظر گرفته میشود. میتوانست از نظر رهبران شوروی در عرصه اقتصادی مسئله‌ی کمبودها، تبعیض‌ها و تفاوت‌های طبقاتی مطرح باشد. میتوانست مسئله‌ی

از خود بیگانگی، سرکوب، اختلافات ملی و شوراها و... مطرح باشد ولی ظاهراً اینها هیچکدام برای رهبری شوروی مسئله نیست. مسئله، مسئله‌ی اساسی عقب افتادن از حریف، است. یعنی اگر غرب به این حد از "رونق" نرسیده بود رهبران شوروی دلیلی برای یک تحول نداشتند. سوسیالیسم خود تعیین کننده اهداف خود نیست. این سرمایه‌داری است که اهداف سوسیالیسم را برایش تعیین میکند. روشن است که سرمایه‌داری چگونه اهدافی را معین میکند. بدین طریق سوسیالیسم بحد یک دنباله رو و تله‌پیش‌قراول، بحدیک مقلد و نه یک رهگشا سقوط میکند. میتوان گفت که بنا بر این توضیح، رهبران شوروی بعنوان ناسیونالیست‌هایی (۲) که خواهان ترقی کشورشان هستند و در بهترین حالت نمی‌خواهند تحت الشعاع جوامع دیگر باشند تن به تحولاتی میدهند که هر قدر ممکن است آنها را بهم نزدیکتر - و نه دورتر - کند. هدف در اینجا ثروت و مکننت قرار میگیرد و نه رفاه‌ی انسان.

ما میدانیم و احتیاجی هم به موعظه نیست که برای رفاه‌ی انسان، شرایط زیست و معیشت مناسب لازم است. صنعت لازم است. تکنولوژی لازم است. این درس اول سوسیالیسم است و نیازی به تکرار ندارد. ولی صنعت در یک قاموس رها کننده انسان است و در قاموس دیگر عامل برد در مسابقه‌ی اقتصادی، درس اسرکتاب کورباچف، که لابد از طرف ده‌ها تئوریسین رسمی و غیر رسمی هم مرور شده است، یک کلام راجع به ضرورت پیشرفت بخاطر بهبود شرایط هستی نیست. همه جا مسابقه است. عقب افتادن است. جلوزدن است و کذا.

و اگر کسی تصور کند که میتوان با حرکت از مبنای غلط به نتایج درست رسید باید به او گفت که اشتباه و خیمی میکند. ممکن است ظاهر

## مدیریت

مدیریت واژه رمزی است برای نفی بسیاری از مضامین سوسیالیستی . هر طفل دبستانی هم با مدیریت صحیح موافق است . طردمدیستران بی تدبیر نه احتیاج به نظریه پردازی دارد و نه نیازی به هایهوی . اما هنگامی که مدیریت بصورت اسم شب مضمون دیگری را در خود دارد آنوقت لازم است که پاکسانی که گوئی با مدیریت صحیح مخالفند در تاریکی شمشیر کشید . اما اصل مسئله چیست . یکی از اصول اساسی سوسیالیسم اقتصاد با برنامه است . در سوسیالیسم با در نظر گرفتن امکانات طبیعی و اجتماعی و بر مبنای نیازهای بخش های مختلف اجتماعی تولید ، تولید اجتماعی تنظیم میشود . درست نقطه مقابل این مسئله اقتصاد آزاد یا اقتصاد بازار است . در این شیوهی تولیدی ، تولید را نیاز بازار تعیین میکند یعنی چیزی که خریدار داشته باشد و نفع بیشتری عاید کند . در سوسیالیسم نفع کل اجتماع در نظر گرفته میشود . در سرمایه داری نفع تولیدکنندگان مشخص . دوسیستم متعارض . دو دیدگاه متباعد . دو برداشت از تولید . کثافت اقتصاد آزاد طی قرون بحدی آشکار شد که غالب تئوریسین های این جوامع اکنون خود معترفند که نوعی برنامه ریزی مرکزی لازم است . میزان پایبندی آنها به این برنامه ریزی ، طیف وسیع گرایش های مختلف درون سرمایه داری از باصطلاح سوسیالیست ها تا سوسیال دموکراتها و لیبرالها و بالاخره محافظه کاران را تشکیل میدهد . وسیله اعمال قدرت حکام در این نوع برنامه ریزیها بصورت وام و اعتبار و سوبسید و معافیت از مالیات و هزاران تمهید دیگر است . اساس مالکیت خصوصی مقدس شناخته میشود . تدابیر در جهت کیستری سرمایه گذاری صورت میگیرد . باصطلاح اقتصاد مختلط . اما ایست تدابیر باصل مقدس بازار هرگز خدشهای وارد نمیکند . شما مختاریید که هر قدر که خواهان دارید - واقعی یا کاذب - و بهر صورت که میتوانید - آزادانه یا تحمیل گرایانه - بفروشید . هر قیمتی که توانستید بگیریید . هر چه بیشتر زورتان رسید کمتر مزد دهید . آزادید . قانون جنگل . بازار . سوسیالیسم نفی بازار در تمامی جوانب آن است . سوسیالیسم تنظیم تولید بر مبنای نیاز اجتماعی است . همانقدر تمهیدات باصطلاح اقتصاد مختلط رنگابه های شفاف بر سرمایه داری است ، که فریبکاریهای شبه سوسیالیستی "بازار سوسیالیستی" و این داستانی است که اکنون بعنوان درمان کمبود های قبلی به مردم حقنه میشود . مگر نه این است که کمبودهای مواد کاملاً ضروری در این کشورها وجود دارد ؟ مگر نه این است که اگر "مردم" آزاد باشند میتوانند با تولیدات خود این کمبودها را جبران کنند ؟ پس چرا با مسئلهی بازار - بشرط آنکه "سوسیالیستی"

باشد! - مخالفید؟ هیچگاه نیازهای واقعی مردم و سرخوردگیشان از مناسبات گذشته، تا این حد مورد سوء استفاده برای چپانیدن مفاهیم سرمایه‌دارانه قرار نگرفته است.

این کار البته بدقت و در مراحل مختلف صورت می‌گیرد. ابتدا مفهوم منسوخ و بی‌آبروی "بازار سوسیالیستی" اعاده حیثیت می‌یابد. بعد در عین اظهار اعتقاد لفظی به ضرورت برنامه‌ریزی مرکزی، مسئله‌ی خودکفائی بجای خودگردانی مطرح می‌شود. بالاخره رهبران هوشیارتر از آنند که یکباره تمام مفاهیم سوسیالیستی را علناً و بی‌پرده نفی کنند.

## خودگردانی یا خودکفائی

یکی از دستاوردهای سوسیالیسم مسئله‌ی ضرورت خودگردانی در تولید است. کسانی که مشترکاً تولید میکنند در سر نوشت کالاها سهیمند. کالای تولید شده بخشی از موجودیت تولید کننده است. تولیدکننده در تصمیم‌گیری در مورد چیزی که تولید میکند، نحوه‌ی تولید آن و سر نوشت آن ذینفع و صاحب‌نظر است. از خودبیگانگی تا آنجا که به اقتصاد مربوط می‌شود نتیجه ناگزیر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داریست که این مسائل را در نظر نگرفته و تحت کشش سود و بازار تمام نیازهای انسانی کارگران را نادیده می‌گیرد. اما یک ایده درست در یک سیستم نادرست ثمره‌ای عکس آنچه باید بدهد می‌دهد.

چندین سال پیش یوگسلاوی که خود را پیشقراول خودگردانی میدانست کارخانه‌هایی را مخیر کرده در مورد کم و کیف تولید خود تصمیم‌گیری کنند. نتیجه آنکه کارخانه‌ای که لباس بچه می‌دوخت و ضرر میکرد شروع به تولید مینی ژوپ کرد و شروت کلانی اندوخت! مشکل بتوان بیش از این ایده را اثبات‌تریکال کرد. آنچه امروز در شوروی بعنوان خودکفائی مطرح میشود عریان تر از همان خودگردانی یوگسلاوی است.

مسئله اینطور مطرح میشود که کارخانه‌ها نباید ضرر بدهند. کارخانه‌هایی را که ضرر میدهند باید بست چون این ضرر را ملت میدهد!

اما باید دید چرا کارخانه‌ها ضرر میدهند؟ یکی مسئله‌ی مدیریت است که گفتیم کسی در ضرورت تصحیح آن تردیدی ندارد ولی اگر دلیل ضرر، تولید موادی باشد که مورد احتیاج اولیه عمومی است و سودده نیست، بازاری نیست، آیا باز هم چون کارخانه خودکفا نیست محکوم به بسته شدن است؟ از نوشته آقای گورباچف چنین برمیآید. در سراسر نوشته ایشان اشاره‌ای به علل ضرر و موجه بودن یا نبودن آن نیست. مفهوم کلام این است که اگر توانستی در بازار (رقابت آزاد) سوددهی کافی داشته باشی فبها و گرنه بهتر است



به کار دیگری پردازی . این حتی زبان مدیران کارخانه های سرمایه داری نیست . زبان صاحبان آنهاست . و اینکه این "سود" ، این مابه التفاوت ارزش و قیمت چگونه ارزش های کالاهای تولید شده توسط دیگران را بیغما میبرد ، اینها اساسا مسئله نیست . مسئله سوددهی راست و درست ، بی پرده و عریان است .

"این رفورم بر اساس توسعه شدید مستقل موسسات و تعاونیها و پذیرش اصول حسابرسی بطور وسیع و تامین مالی از منابع خودی اتکاء دارد . . . سودبری هر همبستگی کارگری ارتباط صحیح با کارآمدی آن خواهد داشت" (ص ۴۰)  
خلاصه گفته شود ، مزایای برنامه ریزی مدام بیشتر پس از عوامل انگیزه ای بازارهای سوسیالیستی تلفیق خواهد شد . (ص ۱۲۰)

"شرایطی که بنا بر آن درآمد کارکنان هر موسسه تولیدی حاصل عملکرد آن وبه سود موسسه بستگی داشته باشد ."  
(ص ۱۱۳)

خوانندگان ملاحظه میکنند که آنچه که آنرا نقطه غلط شروع حرکت خواندیم - مسئله ی سابقه با غرب - در روند خود چگونه به راه های می رود که همه نفی سوسیالیسم است . مسئله ی درست انگیزه تئوریک به حرص بی پایان میشود . مسئله ی تشخیص ضرورت مالکیت انفرادی تبدیل به پذیرش همه نوع مالکیت میشود . مسئله ی خودگرانی تبدیل به خودکفائی میشود . مسئله ی اقتصاد با برنامه تبدیل به اقتصاد بازار میشود ، و مسئله ی مدیریت تبدیل به مسئله ی صاحبکاری میشود . مادر تحول پره استرویک یک گام در جهت برقراری برنامه اقتصادی سوسیالیستی نمی بینیم . آنچه می بینیم بهره برداری از اشتباهات گذشته جهت نفی مضامین سوسیالیستی و جا انداختن مفاهیم سرمایه داریست .

---

### گلاس نوشت

تصور نمیکنیم که هیچ سازمان کمونیستی ایرانی به اندازه مادر ضرورت دموکراسی سخن گفته باشد . برای ما مسئله ی آزادی و عدالت اجتماعی یگانه و تفکیک ناپذیرند . بنا بر این باید ظاهرا از عنوان داشتن مسئله ی آزادیها در جامعه ی شوروی بی پروا استقبال کنیم ولی متاسفانه چنین نیست . آزادی یک مفهوم اعطاء نشدنی است . کسی به کسی آزادی نمیدهد . انسان آزاد بدنیا میآید . آزادی مرزی را جز آزادی دیگران نمی شناسد . فقط انسان آزاد شکوفامی شود . یا بگوئیم فقط آن شکوفائی که در آزادی بدست می آید کامل است . بنا بر این اعطاء

آزادی ، بعنوان یک مرحمت و از آن بدتر بعنوان یک ضرورت  
مرحله‌ای ، بمعنای سقط مفهوم آزادی است .  
رهبری شوروی این بار تصمیم میگیرد که آزادی را بمردم اعطاء  
کند . چرا ؟ چون بنوشته آقای گورباچف :

"به بیان مختصر ، ما نیاز به روند دموکراسی همه‌گی‌ر در  
تمامی سطوح جامعه داریم . این روند دموکراسی ضمانت  
مهمی خواهد بود ، تا فراگرد فعلی همچنان ادامه یابد."  
(ص ۲۸)

"مسئله را بدین صورت طرح کنیم : کارگران و مدیران موسسه ،  
رانندگان تراکتور ، روزنامه نگاران و سیاستمداران - هر  
یک دلیلی دارد نادر باره روش کار خود و رویه کار خود از نو  
تفکر کند ، هر یک بایست رفتار خود را با نظر انتقادی بررسی  
کند . ما این وظیفه را تعیین کرده‌ایم ، تنبلی و محافظه  
کاری را از میان برداریم - و هر کس را بنا بر احساس خودش  
تحریک میکنیم . نزد بسیاری عصب مرکزی را یافته‌ایم." (ص ۲۷)

"اینک خطی را دنبال خواهیم کرد که فقط با تکامل ریشه‌های  
شکل‌های دموکراسی که در سوسیالیسم وجود دارد ، و با گسترش  
خودگردانی بتوانیم به پیشرفت در تولید ، در دانش  
و تکنولوژی همچین در هنر و فرهنگ و در تمامی گستره جامعه  
دست یابیم . تنها از این راه میتوانیم نظم آگاهانه‌های  
را برقرار داریم . پره‌استرویکا خود نیز فقط بر میانه‌های  
دموکراسی امکان پذیر است . چون ما وظیفه خود میدانیم  
که با فعال ساختن انسانها امکانات سوسیالیسم را توسعه  
دهیم و مورد استفاده قرار دهیم بنا بر این نمیتوان جز راه  
دموکراسی ، همبسته با مکانیسم اقتصادی دگرگون شده و  
مدیریت اقتصادی که پدیده‌های اصلی تشدید نقش همبستگی  
های کارگری را شامل باشد راه دیگری طی کرد." (ص ۳۸)

و این یعنی توهین به آزادی و دموکراسی . رهبری تصمیم میگیرد که  
برای عقب‌نیفتادن در مسابقه با غرب پره‌استرویکا کند . بازسازی  
اقتصادی کند . این کار به موانعی بر میخورد . برای رفع آن موانع  
به مردم آزادی اعطاء میکند که به نهادهای گذشته بتازند ! آنهم  
به آن بخش‌هایی که رهبران صلاح میدانند و گرنه :

"چنین ترتیب داده‌ایم که هیچ موضوع مرتبط با جوانان  
بی آنکه نظرات کومسومول در نظر گرفته شود بررسی نشود."  
(ص ۱۵۴)

این تنها شیپور را از سرگشاد زدن نیست . این یک کلاهبرداری ،

عوامفریبی و گستاخی است: این توهین به شعور انسانی است. این از آن نوع آزادی‌های است که خمینی به حزب الله میداد که به "ضد انقلاب" بتازند. این آزادی برای تحمیل مفاهیم سرمایه‌داری است. این سوء استفاده از خشم بحق مردم از مناسبات گذشته برای گسیل آنان به سرایش سرمایه‌داریست. در یک کلام این آزادی سرمایه‌داریست.

برای ماکه در جامعه سوسیالیستی، طرفدار تعدد احزاب هستیم، برای ماکه با هرگونه سرکوب سیاسی مخالفیم، برای ماکه با سانسور و هرگونه تحدید حق بیان مخالفیم - و اینها همه زمانی برای اکثریت قریب با اتفاق کمونیست‌ها الحاد آمیز مینمود - گلاس نوشت به یک روند خودبخود آزادی طلبانه، بلکه تمهیدی است از بالا هدایت شده برای کشاندن مردم به ورطه سرمایه‌داری. برای ترساندن از مارو کشاندن بدامان افعی.

"دگرگونی در واقع در حزب و نزد رهبران آن آغاز شد. از بالاترین سطح شروع شد و تا پایه ادامه یافت. با وجود این اصطلاح "انقلاب از بالا" را نمیتوان در مورد پره استرویکا بکاربرد. یا لاقلاً باید محدودیت‌هایی را مورد توجه قرار داد. مسلم است که ابتکار از حزب بود. بالاترین ارگان‌های حزبی و دولت این برنامه را آماده ساختند و از تصویب گذراندند. همچنین این حقیقت است که این یک جریان بنا بر بده نبوده بلکه فراگردی بوده است هدایت شده." (ص ۷۱)

"بی تردید مسلم است که مبتکر آن حزب کمونیست بوده است، همانگونه که این حزب است که آن را هدایت میکند. حزب به حد کافی قوی و جسور است که سیاست تازه‌ای را به اجرا در آورد." (ص ۷۰)

ما اعتقاد داشته‌ایم و بر این امر مصرتاً از گذشته شده‌ایم که نقطه‌ی شروع حرکت، دلیل حرکت را از خود حرکت جدا نکنیم. ما تاریخی را خوانده‌ایم و میدانیم حق گرفتنی است نه دادنی. ما میدانیم که موازینی که بر حسب نیازهای سیاسی و اقتصادی اتخاذ میشوند. مواهبی که توسط رهبران اعطاء میشوند سرایی بیش نیستند. ما کارهای فریبکاران تاریخ را دیده‌ایم. ما میدانیم که چگونه خواست بحق مردم وسیله‌ای برای گذار قدرت از جابری به جابری دیگر شده است. ما شاهد تکرار تاریخیم.

خواننده بحق از ما خواهد پرسید که با همه‌ی آنچه گفتیم در مقابل این پدیده‌ها چه موضعی باید گرفت. و ما جوابی را میدهیم که قبل از انقلاب سیاسی ایران دادیم. جوابی آسان نیست. جوابی قابل قبول برای ساده‌اندیشان نیست ولی جواب ماست. ما یک عمر با شاه مبارزه کرده بودیم، ما میدیدیم که چگونه عده‌ای کلاش و

بهمان اندازه‌ی شاه دیو صفت از خشم بحق مردم علیه شاه استفاده میکنند تا بر آنها حکومت چاپرانه‌ی دیگری را تحمیل کنند. جواب مادر آن زمان این بود که "نه این و نه آن". ما می‌گفتیم که یا این و یا آن برداشت متافیزیکی، غیر دیالکتیکی، ساده‌انگارانه و احمقانه است. لازم نیست بین پدیده‌های ناسالم یکی را بعنوان "بدیهتر از بدتر" انتخاب کنیم. این حرف برای بعضی ثقیل بود. حرف صاف مستقل چپ برای بعضی ایده‌آلیستی بود. حتی زمزمه می‌شد که این شعار بنفع شاه درخواهد آمد. گفتیم باشد. ما خرسواری هیچ جباری نمیشویم. امروزه همان منقدان قدیم ما نوربقیب‌ر آن یکی می‌باشند! و امروز در مورد جامعه‌ی شوروی و چین عقب‌سب افتاده‌تر و دفورمه‌تر که در چاله اقتصاد سرمایه‌داری فرو افتاده است (ولی هنوز حتی ضرورت دموکراسی صوری را هم نمی‌فهمد) و نیز جوامع تابعی که بجای سرکلاه آورده‌اند، و موفق‌ترین کالای بازار سوسیالیستی شان مجلات پورنوگرافی بوده‌است، نیز همی‌سَن را می‌گوئیم. مناسبات قدیم این جوامع طبقاتی و غیر سوسیالیستی بودند. محکوم به فنا بودند. مناسبات کنونی و آینده‌ای که ترسیم میشود نیز طبقاتی و غیر سوسیالیستی اند و مگر عاقبتی شود، این روند بسوی شباهت هرچه بیشتر با غرب سرمایه‌داری، انصراف از مبارزه‌ی طبقاتی و نفی انقلاب اکتبر خواهد بود. برای هیچ سوسیالیستی این روند قابل قبول نیست. فقط ناسیونالیست‌های روس و طرفدارانشان و یا آنانکه پشت به مبارزه‌ی طبقاتی و سوسیالیسم کرده‌اند میتوانند از پیدایش و رشد این پدیده خرسند باشند.

در یک کلام پیام پره استرویکا اینست که اگر خواهان دموکراسی هستید بسوی مناسبات سرمایه‌داری بتازید چون فقط در مناسبات سرمایه‌داری دموکراسی امکان پذیر است. و این کلامی مستهجن و طنین ادعاهای هم‌مدی سرمایه‌داران و منجمله عقب مانده‌ترین بخش‌های سرمایه‌داری است. ■

## م.ن

### زیر نویس‌ها

- (۱) در جدال ح - ک با ما رفقا اثبات می‌کردند که چون ما از نیاز صنعتی شدن جامعه سخن می‌گوئیم "سخنگوی بورژوازی ملی" هستیم. هیئات!
- (۲) "وقتی در سفرهایم به جمهوریها و مناطق محل سکونای ملیت‌ها می‌رفتم و با انسانها برخورد میکردم همواره درمی‌یافتم که ارزش این رامی‌شناسند و از آن برخوردارند که ملت آنان در فامیلی بزرگ بین المللی عضو است و آنان جزء تفکیک‌ناپذیر یک ابرقدرت اند. (۱) (ص ۶۴)